

مجله‌ی حافظ‌پژوهی

(مرکز حافظ‌شناسی - کرسی پژوهشی حافظ)

سال ۲۳، شماره‌ی ۲۴ (دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۳)، پاییز و زمستان ۱۳۹۹، صص ۱-۱۶

بررسی تأثیر مؤلفه‌های ساختاری بر زیبایی‌شناسی غزل‌های حافظ

سعید حسام‌پور*

دانشگاه شیراز

چکیده

یکی از بحث‌برانگیزترین و جذاب‌ترین موضوعات مطرح‌شده در میان پژوهشگران و فیلسوفان، بی‌تردید زیبایی و زیبایی‌شناسی بوده است؛ موضوعی که بسیار لغزنده، سیال و مبهم است و ارایه‌ی تعریفی روشن از آن، سخت دشوار. این پژوهش بر آن است که برخی از جنبه‌های زیبایی‌شناسی شعر حافظ را با تأکید بر جنبه‌های ساختاری، مانند تنوع، روایت‌پردازی، آشنایی‌زدایی و طنزپردازی و... بررسی و تحلیل کند. حافظ با هوشمندی و دریافت ژرف شرایط فرهنگی، اجتماعی و... توانسته به‌گونه‌ای از امکانات گوناگون ساختاری و زبانی بهره‌گیرد که مخاطبانش با بسته‌ای از لذت‌های ناب در یک اثر روبه‌رو شوند و ارتباطی شیرین و جذاب با آن برقرارکنند. حافظ برای این کار، با توجه به نیاز انسان به تنوع، روایت‌مندی، برجسته‌کردن تقابل با صاحبان قدرت (دینی و مادی) و آشنایی‌زدایی از مفاهیم و مضامین، با زبانی طنزگونه این زیبایی را دوچندان کرده است. همچنین آمیختگی فضای حماسی، تعلیمی، مادی، معنوی، شوخی و طنز و جدی و بهره‌گیری هم‌زمان با کاربست طنز، خلق شخصیت‌هایی متفاوت که تمام خط‌های قرمز زمان خود را بشکنند و از ذهنیت ما ایرانی‌ها آشنایی‌زدایی کنند، از مباحث مهم در حوزه‌ی زیبایی‌شناسی شعر حافظ است. حافظ سخن خود را در ساختاری تقابلی تدوین کرده است؛ تقابلی که ساختارگرایان

* استاد زبان و ادبیات فارسی shessampour@yahoo.com

آن را اصل و اساس بسیاری از روایت‌های کوچک و بزرگ حاضر در زندگی انسان می‌داند. این نگاه روایی، همراه با دیگر عناصر پیش‌گفته، باعث می‌شود که افراد با دانش کمتر، از خواندن سطح شعر حافظ لذت ببرند و افراد فرهیخته‌تر با فرورفتن در عمق آن بیشتر بهره‌مند گردند؛ بنابراین این لذت برای همه است و متعلق به یک زمان خاص نیست. این لذت، گویی جاودانی است و به‌گونه‌های مختلف خودش را بازسازی می‌کند و زایش دارد.

واژه‌های کلیدی: آشنایی زدایی، تنوع، خرده‌روایت، زیبایی‌شناسی غزل حافظ، ساختار تقابلی، طنز حافظ.

۱. مقدمه

یکی از بحث‌برانگیزترین و جذاب‌ترین موضوعات مطرح‌شده در میان پژوهشگران و فیلسوفان، بی‌تردید زیبایی و زیبایی‌شناسی بوده است؛ موضوعی که بسیار لغزنده، سیال و مبهم است و اراییه‌ی تعریفی روشن از آن سخت دشوار. به‌نظر می‌رسد هر صاحب‌نظری برپایه‌ی باورها و رویکرد ویژه‌ی خود، کوشیده است درباره‌ی زیبایی و ویژگی‌های آن سخن بگوید؛ برای نمونه، لایب‌نتیس از فلاسفه‌ی متأخر، زیبایی را امری توأمان، ذهنی و عینی می‌داند؛ ذهنی است چون لذت را برمی‌انگیزاند و عینی است چون از ادراک ویژگی‌های ساختاری خود چیزها، یعنی هماهنگی حاصل می‌شود؛ از همین رو، زیبایی کیفیتی است مبتنی بر کیفیات حسی و واکنش‌محور. به‌همین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که کیفیات زیباشناختی دیگر نیز چنین هستند؛ چون تجربه‌ی آن‌ها نیز برآورنده‌ی لذت است و همچنین دریافت آن‌ها موقوف است به ادراک برخی ویژگی‌های ساختاری معین در چیزها (رک. علیا و رشتی‌پور، ۱۳۹۶). زیبایی‌شناسی در ادبیات نیز، پیوسته؛ محور بنیادی در میان ادیبان و منتقدان بوده است و به شیوه‌ها و با رویکردهای گوناگون به آن پرداخته‌اند. بیایید تصور کنیم متن ادبی مانند فرفره‌ای شگفت‌انگیز است که موجودیت آن جز در حال جنبش و حرکت امکان ندارد و برای به حرکت درآوردن آن، باید فعالیتی محسوس انجام شود که به آن فعالیت، خواندن می‌گویند. روشن است این متن، تا زمانی دوام می‌یابد که خوانش ادامه یابد. همه‌ی ما به‌خوبی متوجه می‌شویم که یک متن، زمانی می‌تواند جاودانه

شود که مخاطبانی پیوسته آن را بخوانند و با خوانش‌های خودشان به آن، جانی دوباره بدهند و گرنه اگر اثری بمیرد و به حرکت درنیاید و جنبشی نداشته باشد، دیگر موجودیتی نخواهد داشت (رک. سارتر، ۱۳۸۸: ۷۶). هر اثر ادبی یک یادآوری است از طرف مؤلف به خواننده که باید حجابی را برگیرد که من مؤلف با زبان، آن را ایجاد کرده است. در واقع با این رویکرد، ما مخاطبان، حجابی که خود مؤلف با زبان خلق کرده با خواندنیان از روی متن‌های گوناگون برمی‌داریم و بعد با آن متن و اندیشه‌هایی که در آن هست، همراه می‌شویم. این چیزی است که باید اتفاق بیفتد. به باور معصومی همدانی آنچه سارتر را از معتقدان مارکسیست جدا می‌کند، این است که او معتقد است که اثر ادبی یک علت تامه ندارد: به نظر او اثر ادبی آینه‌ای از جامعه است و نوعی پاسخ به شرایط اجتماعی است. از دید سارتر، هنگامی که اثر ادبی به دست خواننده می‌رسد، چیزی ساخته شده نیست. این خواننده است که به کمک نشانه‌ها، آن را می‌آفریند. از این رو است که در نگاه سارتر، خواننده اهمیت پیدا می‌کند (رک. معصومی همدانی، ۱۳۸۸).

درباره‌ی این که زیبایی چیست و زیبا کدام است، بحث‌های گوناگون شده و هرکسی از زاویه‌ی دید خود به این موضوع نگاه کرده است. برخی می‌گویند: زیبایی به دلیل نظم و هماهنگی و تناسبی است که در متن وجود دارد؛ برخی دیگر تقارن را عامل زیبایی می‌دانند؛ برخی در دوران اخیر، آشنایی‌زدایی را عامل زیبایی می‌دانند؛ برخی نمایش تناسبی مرکب از همیشگی و تنوع را عامل زیبایی می‌دانند؛ برخی والایی یا امر والا را در کنار زیبایی قرار می‌دهند و در توصیف و تعریف امر والا می‌گویند: آن چیزی است که در انسان احساس وحشت کند؛ اما وحشتی که خطر واقعی نداشته باشد؛ یعنی شکوه ترسناکی که ممکن است در برخی از آثار به خصوص تراژدی‌ها پررنگ‌تر باشد. یا در تفسیر و توصیف امر والا می‌گویند: وحشت مهارشده؛ یعنی آنقدر آسیب‌رسان نباشد که بلایی بر سر ما بیاورد. برخی در چیزهایی که درباره‌ی زیبایی گفته‌اند، میان زیبا و زیبایی تفاوت قائل شده‌اند؛ یعنی زیبا چیزی است که در لحظه به وجود می‌آید و روح و جسم را ارضا می‌کند. از نظر آن‌ها، این تعریف زیبا است. سپس می‌گویند زیبایی به معنای ذاتی خودش

۴ — مجله‌ی حافظ پژوهی، سال ۲۳، شماره‌ی ۲۴ (دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۳)، پاییز و زمستان ۱۳۹۹

فی نفسه وجود ندارد که بخواهیم بگوییم زیبایی وجود دارد یا ندارد. این زیبا را مجبوریم به چیزی نسبت دهیم. آن‌ها در تعریفشان این تفکیک را قائل می‌شوند (رک. بیردزلی و هاسپرس، ۱۳۹۲: ۶۶-۷؛ یوسفیان، ۱۳۷۹: ۱۳۵-۱۷۷). چه بخواهیم و چه نخواهیم، ناگزیریم به این سمت برویم که بگوییم اصولاً لذت زیبایی‌شناسی چیست؟ یعنی لذتی که در نتیجه‌ی دیدن یا احساس کردن چیز زیبایی در ما به وجود می‌آید. این لذت می‌تواند حسی باشد، می‌تواند روحی باشد. به‌رحال حاصل این بحث، آن است که باید لذتی به مخاطب برسد؛ نوعی احساس سرخوشی یا در حالت افراطی، نوعی مستی، در نتیجه‌ی احساس زیبایی به فرد برسد. این‌که کسی یا کسانی چیزی را زیبا می‌دانند و همان چیز یا همان حس را دیگری زیباتر می‌داند، نتیجه‌ی این است که ممکن است اتفاقی را مثلاً حرکت عقابی برای گرفتن پرنده‌ی کوچکی را کسی زیبا و کسی دیگر چندش‌آور بداند. به‌رحال، تفاوت در نگاه و احساس آدم‌ها است و به‌همین دلیل، خیلی وقت‌ها ممکن است برخی چیزی را زشت و برخی دیگر آن را زیبا بدانند. همه‌ی این بحث‌ها از سوی کسانی که در حوزه‌ی زیبایی‌شناسی بحث کرده‌اند، وجود دارد و این تنوع بسیار پررنگ است.

کانت بر این باور است که ما نمی‌توانیم هیچ تعریف کاملی از زیبایی ارائه کنیم. احساس رضایت و ارضاشدگی از چیزی زیباست. سپس می‌گوید شاید بخشی از آنچه نشانه‌ی ارضای ما از چیزی باشد، در نیازهای ما ریشه داشته باشد؛ یعنی اگر من به چیزی نیاز دارم، نیاز من باعث می‌شود که آن چیز را زیبا ببینم. فرض کنید غذایی در برابر کسی است و گرسنه هم هست. از نظر او، این غذا یا نان خالی زیباست؛ پس نوعی از تناسب میان نیازهای گوناگون انسان و چیزهایی که زیبا می‌داند یا زیبا حس می‌کند، دیده می‌شود. کانت در جمع‌بندی می‌گوید زیبایی احساس و ادراک می‌شود اما تعریف‌ناپذیر است؛ یعنی هرچه بخواهید زیبایی را تعریف کنید، نمی‌توانید؛ اما آن را احساس و ادراک می‌کنید. سپس می‌گوید زیبایی با «ایستایی» و «سکون» رابطه‌ای ندارد و بیگانه است. زیبایی مفهومی گسترده، میان انسان و جهان، عین و ذهن، گذشته و آینده، من و ما، واقعیت و خیال است. کارکرد اصلی زیبایی ایجاد هماهنگی عاطفی میان انسان و طبیعت و جامعه است.

۵ _____ بررسی تأثیر مؤلفه‌های ساختاری بر زیبایی‌شناسی غزل‌های حافظ

زیبایی زمانی پدید می‌آید که انسان جهان را در پرتو عواطف خودش درک و تفسیر کند. به تعبیر هگل، زیبایی یعنی ما جهان بیرونی را درونی کنیم؛ یعنی چیزی را که از نظر ما زیبا است، با توجه به معیارها و پیش‌زمینه‌ای که در زیست‌جهان خود داریم، درونی کنیم و بعد، از این‌که چیزی را دیده‌ایم، شنیده‌ایم، لمس یا درک کرده‌ایم، احساس سرخوشی و لذت کنیم (رک. بیردزلی و هاسپرس، ۱۳۹۲: ۲۵).

با توجه به مطالب پیش‌گفته و اهمیت نیاز مخاطب و نقش تعیین‌کننده‌ی او در زیبایی‌شناسی، به‌نظر می‌رسد اگر هر آفرینشگری بتواند میان افق انتظارات خود با افق انتظارات مخاطب، پیوندی مناسب برقرار کند و دریابد چگونه می‌تواند مخاطب خود را از ارتباط با اثر خود راضی نگه دارد و به او لذتی متفاوت بچشاند، توانسته اثری جاودان بیافریند. باور ما در این مقاله این است که حافظ توانسته چنین اتفاق بزرگی را رقم بزند؛ از همین رو می‌کوشیم مؤلفه‌های مهمی را که حافظ در شعر خود با هنرمندی از آن‌ها استفاده کرده، برشماریم.

۲. بحث و بررسی

در آسمان نه عجب گر به گفته‌ی حافظ سرود زهره به رقص آورد مسیحا را

(حافظ، ۱۳۷۱: ۶)

ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه که لطف طبع و سخن گفتن دری داند

(همان: ۲۳۹)

شفا ز گفته‌ی شکرشان حافظ جوی که حاجتت به علاج گلاب و قند مباد

(همان: ۱۴۴)

در این ابیات و نمونه‌های بسیار دیگر، حافظ بارها ما را به شنیدن شعر خود و تأمل در آن‌ها فرامی‌خواند. به‌ویژه در بیت نخست، شاعر، با لذتی فراوان و همراه با زیبایی هنری، مخاطب خود را برمی‌انگیزد تا هم‌پای مسیحا با خواندن شعر او برقصد. او آگاهانه از مخاطب می‌خواهد درک زیبایی‌شناسی خویش را دوجندان کند، تا توان کسب لذتی

۶ — مجله‌ی حافظ پژوهی، سال ۲۳، شماره‌ی ۲۴ (دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۳)، پاییز و زمستان ۱۳۹۹
افزون‌تر را به دست آورد. به طور کلی، حافظ در میان شاعران به زیبایی‌شناسی، نگاهی ویژه‌تر دارد. رویکرد ما در اینجا بیشتر به مخاطب است و تأثیرهایی که از محیط اطراف خود می‌پذیرد.

اگر بخشی را از آنچه باعث زیبایی می‌شود، ناشی از نیازهای گوناگون درون انسان بدانیم و با همین رویکرد، به سراغ شعر حافظ برویم، باید پرسیم، چه جنبه‌هایی از شعر حافظ توانسته با آن‌ها آمیختگی پیدا کند و عاطفه‌ی مخاطب را تحریک کند و سرانجام او را با خود همراه سازد؟ مقاله‌های بسیاری درباره‌ی این‌که چرا شعر حافظ زیباست، نوشته شده است. بیشتر این پژوهش‌ها بر زیبایی‌های بلاغی مانند استعاره‌ها، تشبیه‌ها و تناسب‌های میان کلمه‌ها تأکید ورزیده‌اند. در این‌که انتخاب و چینش واژه‌ها و کنار هم قرارگرفتن آن‌ها باعث زیبایی اثر می‌شود، تردیدی نیست و در کتاب‌های مختلف از جمله *گمشده‌ی لب دریا* یا آثار دیگر به این جنبه‌ها، فراوان پرداخته شده است. اما در میان آن‌ها، کمتر به این بحث توجه شده که چه عوامل بنیادی و چه بسا ساختاری و محتوایی باعث می‌شود از خواندن شعر حافظ لذت ببریم و بگوییم زیباست. در اینجا می‌کوشیم درباره‌ی برخی از جنبه‌های دیگر نیز بحث کنیم.

۲. ۱. خرده‌روایت‌ها

یکی از مؤلفه‌های بسیار مهم که باعث می‌شود از خواندن و شنیدن شعر حافظ احساس لذت کنیم، «خرده‌روایت»ها هستند. آن‌ها نوعی درهم‌تنیدگی ساختاری و محتوایی را پدید می‌آورند و نقشی مهم در لذت‌دهی به مخاطب دارند. شاید بتوانیم در نگاهی کلی، آن‌ها را «روایت» بنامیم و به نام‌گذاری «خرده‌روایت» نیاز نباشد، اما برای احتیاط بیشتر می‌گوییم «خرده‌روایت». مهم‌ترین سازه‌های این خرده‌روایت‌ها را در شعر حافظ می‌توان در موارد زیر یافت:

- **تضاد و کشمکش:** وقتی کلیت شعر حافظ را به منزله‌ی یک متن در نظر می‌گیریم، به چند کشمکش و تضاد جدی پی می‌بریم. این تضاد و ستیز که میان نیروهای گوناگون

۷ _____ بررسی تأثیر مؤلفه‌های ساختاری بر زیبایی‌شناسی غزل‌های حافظ

در شعر حافظ دیده می‌شود، هر خواننده‌ای را بعد از خواندن چندباره‌ی غزل‌های مختلف حافظ، آرام‌آرام به حالتی از تعلیق می‌رساند؛ یعنی خواننده می‌خواهد بداند دعوی رند و زاهد به کجا می‌رسد. به‌راستی وقتی که حافظ در ابیاتی خود را مخاطب قرار می‌دهد و با خویش می‌ستیزد، مخاطبش کیست؟ او این رفتار را در ادامه‌ی نگرش ملامت‌یابان به کار برده است؟ یا واقعا خویش‌نویس را شایسته‌ی سرزنش می‌داند؟ یا صرفاً برای این که به در بگوید تا دیوار بشنود، آن را به کار برده است؟ چالش و کشمکش که میان عاشق و معشوق در غزل‌های رنگارنگ حافظ رخ می‌نماید، چه فرجامی خواهد داشت؟ اگر فراق و وصال در شعر حافظ هست (که البته در شعر دیگران هم هست)، چرا پیوسته فراق پررنگ‌تر از وصال است؟ چرا مضمون اکثریت قریب به اتفاق اشعار حافظ را در فضای فراق می‌بینیم؟ پرسش‌هایی از این دست، می‌تواند زمینه‌ی خرده‌روایت‌های فراوان را در شعر حافظ فراهم آورند؛ اما برای نمونه تنها به یکی از آن‌ها می‌پردازیم:

اگر با دید داستانی به سراغ شعر حافظ برویم و به کلیت شعر او در جایگاه یک داستان بنگریم، به نکته‌ای شایسته‌ی درنگ دست خواهیم یافت. داستان، مقدمه و میانه و پایان دارد. تقریباً بیشتر حجم هر داستانی را میانه‌ی آن دربرمی‌گیرد. به باور ما، فراق بخش میانه‌ی داستان شعر حافظ است؛ چون در آن کشمکش (ناز و نیاز معشوقانه و عاشقانه) پیوسته در جریان است. عاشق به شیوه‌های گوناگون از بی‌توجهی معشوق می‌نالند و او را به ظلم و ستم به خود متهم می‌کند. همین وضعیت، تعلیق در پی می‌آورد و ما مخاطبان نمی‌دانیم که سرانجام سوزوگدازهای عاشق به کجا خواهد رسید. البته ممکن است، گاهی به وصال هم اشاره کند. شاید گفته شود در شعرهای دیگران هم مضمون فراق وجود دارد. در پاسخ باید گفت در دیوان حافظ و در این کشمکش، حافظ با زیرکی و معماری ویژه‌ای توانسته در کاربست زبان و واژه‌ها به شیوه‌ای اختصاصی، معشوقی چندوجهی بیافریند که می‌توان برداشت‌های گوناگونی از آن داشت. همین ویژگی، یافتن رابطه و نوع کشمکش معشوق و عاشق را پیچیده‌تر می‌کند. همچنین در شعر حافظ،

۸ — مجله‌ی حافظ‌پژوهی، سال ۲۳، شماره‌ی ۲۴ (دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۳)، پاییز و زمستان ۱۳۹۹
شخصیت‌هایی دیده‌می‌شوند که خط‌قرمزها را شکسته‌اند و شبیه شخصیت‌های اسطوره‌ای
جلوه‌گر شده‌اند.

شخصیت‌های خط‌شکن: همان‌طور که گفته شد، تعلیق و کشمکش از عوامل مهم در
زیباتر دیدن و شنیدن شعر حافظ است. در این کشمکش، به شخصیت‌هایی می‌رسیم که
از هنجارهای معمول گذشته‌اند. این مسئله، ریشه در آشنایی‌زدایی دارد که یکی از
اصلی‌ترین مباحث فرمالیست‌هاست. آن‌ها معتقدند دلیل زیبایی، آشنایی‌زدایی است.
بسیاری از شخصیت‌هایی که حافظ در شعرش خلق کرده، چه بخواهیم و چه نخواهیم،
خط‌قرمزها را شکسته‌اند. رند و پیرمغان در درهم‌نوردیدن بسیاری از خط‌قرمزها پیشگام
هستند. کسی که تا زمان خودش شخصیتی گمنام، کم‌مقدار و فراموش شده بود، یکباره
برکشیده شد، به آسمان رفت و تعالی یافت. در برابر آن، شخصیتی که از نظر ظاهری و
قدرت و مقام، در جایگاهی والا بود، فروکشیده شد و به زیر دست‌وپا رفت. این نوع
شخصیت‌سازی که به تعبیر بسیاری از حافظ‌پژوهان «اسطوره‌سازی حافظ» است، در
زیباتر شدن و درک‌کردن شعر حافظ در این روایت‌ها بسیار مؤثر است.

برخی از این نمونه‌ها را می‌توان در شعر دیگر شاعران هم یافت؛ اما حافظ این
سنت‌شکنی‌ها و شکستن خطوط قرمز را در شعرش بسیار برجسته می‌کند. این برجستگی
با چاشنی طنز و هنرنمایی در ترکیب و چینش واژه‌ها، فضایی متفاوت در اطراف هر واژه
می‌آفریند که آشنایی‌زدایی در آن دوچندان می‌شود. یکی از عواملی که باعث می‌شود با
خواندن شعر حافظ، احساسی بهتر داشته باشیم و بیشتر لذت ببریم، این است: کسی
استوار در برابر مستبدی زورگو که تا پیش از این، هیچ‌کس مؤاخذه‌اش نمی‌کرد و جرأت
کوچک‌ترین اعتراضی به رفتارش نداشت، ایستاده و رفتار او را می‌نکوهد؛ با اقتدار کامل
و به شیوه‌ای طنزگونه او را سرجایش می‌نشانند و حتی تحقیر می‌کند و به او می‌خندد. با
درنگ بیشتر به‌خوبی متوجه می‌شویم، خود این اتفاق در خلق این اسطوره و لذتی که در
پی آن ایجاد می‌شود، بسیار مهم است؛ یعنی ما نیاز داشته‌ایم فردی این شخصیت‌قلدر
زبان‌نهم ریاکار صاحب‌منصب را که کسی یارای به زیرکشیدنش را نداشته، زیر پا بگذارد

و بر سرش بکوبد. حافظ با کلام و شعرش یک‌تنه این کار را انجام می‌دهد. نتیجه‌ی این اقدام حافظ، لذتی دوچندان است؛ لذتی ناشی از شنیدن چنین خرده‌روایتی از داستان رند و زاهد، رند و محتسب، رند و پادشاه، رند و صاحب‌منصب، رند یا پیرمغان یا هرکس دیگر. شگفت‌تر این‌که حافظ آنقدر وسواس هنری و واژگانی دارد که بین مفهومی که از پیرمغان می‌سازد با مفهومی که از رند می‌سازد کمی تفاوت ایجاد می‌کند؛ هرچند هر دو، دو روی یک سکه هستند، اما باز می‌کوشد چهره‌ای کوچک‌بازاری‌تر به رند ببخشد و چهره‌ای فرزانه‌تر به پیر مغان. زبان طنز نیز از دیگر عوامل زیباتر حس کردن یا زیبا درک کردن شعر حافظ است. این رند کوچک‌بازاری، باعث خلق طنزی شگفت‌انگیز یا طنزی می‌شود که به تعبیر برخی فلاسفه، منجر به گفتگو و دیالوگ است؛ یعنی طنزی که نتیجه‌اش گفتگوست.

از دل این روایت‌هایی که حافظ خلق کرده، شخصیت‌های اسطوره‌ای برمی‌آید. این شخصیت‌ها به شکل‌های گوناگون و با شیوه‌های مختلف در شعر حافظ حضور می‌یابند؛ به گونه‌ای که می‌توانیم میان انسان و جهان، عین و ذهن، گذشته و آینده، من و ما، واقعیت و خیالات تفاوت قائل شویم؛ همان‌گونه که بین پیر مغان و رند. در شعر حافظ، حتی مکان داستانی و مکان روایت متفاوت می‌شوند. مکان‌ها شکل مکان‌های اسطوره‌ای می‌یابند و مانند شخصیت‌های اسطوره‌ای، تبدیل به مکان‌های اسطوره‌ای می‌شوند. این مکان‌ها متفاوتند و آنقدر در آفرینش آن‌ها هنرمندی به‌کاررفته که با آشنایی‌زدایی‌هایی که در خلق این مکان‌ها وجود دارد، احساس لذت می‌کنیم. از این‌که مشابه این مکان با چنین مختصات و جغرافیایی که در شعر حافظ وجود دارد، کمتر دیده می‌شود، یا ممکن است اصلاً نتوانیم چنین جایی را ببینیم، شگفت‌زده می‌شویم. مجموعه‌ی این دو عامل در روایت‌هایی که حافظ خلق کرده، زیبایی شعر را دوچندان می‌کند.

- **معشوق چندوجهی:** غیر از عواملی چون تعلیق و کشمکش و... یکی دیگر از ترفندهایی که حافظ با هنرمندی تمام به‌کار می‌گیرد، خلق معشوقی چندوجهی در شعر است. وقتی شعر شاعران دیگر را می‌خوانیم، معبود و معشوق و ممدوح نقش خودشان

۱۰ — مجله‌ی حافظ پژوهی، سال ۲۳، شماره‌ی ۲۴ (دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۳)، پاییز و زمستان ۱۳۹۹
را دارند و تکلیف مخاطب با جایگاه آن‌ها مشخص است؛ می‌داند در یک بیت با معبود
روبه‌روست، در بیتی با معشوق و در دیگری با ممدوح. اما حافظ در چینش ابیات و حتی
خلق آن شخصیت‌ها، خلاقانه و هنرمندانه عمل کرده است؛ به گونه‌ای که هم‌زمان می‌توانیم
واژه‌هایی مانند یار، دوست یا یک شخصیت را که حافظ از او به‌عنوان معشوق یاد می‌کند،
با کمک گرفتن از کلمه‌های قبل و بعد یا فضای کلی شعر/ اشعارش، هم‌زمان ممدوح،
معبود و معشوق بدانیم. این موضوع در احساس لذت از شعر حافظ بسیار تأثیر دارد.
کمتر شاعری با این هنرمندی توانسته است، معشوقی با این مشخصات خلق کند.

- باد صبا: فارغ از موضوع تضاد، یکی از عنصرها و شخصیت‌هایی که جایگاهش
در خرده‌روایت‌ها پررنگ است و احساسی متفاوت به مخاطب می‌دهد و نقشی ویژه در
شعر حافظ دارد، باد صبا است. گویی حافظ به گونه‌ای از این واژه بهره گرفته که احساس
می‌کنیم فضای اطراف آن فراتر از واژه است و می‌توان برای آن داستانی در نظر گرفت.
انگار می‌شود به گونه‌ای با کنار هم چیدن اشعار حافظ، درباره‌ی باد صبا، داستانش را
ساخت. آنجایی که پرده‌دار حریم معشوق است و حرکت می‌کند برای این که بیاید و به
داد عاشق برسد و رازدار عاشق بشود و نشانی از معشوق بدهد تا عاشق کمی آرام گیرد.
در کنار این همراهی شیطنت هم دارد؛ گاهی سخن‌چینی می‌کند و جاهایی هم حافظ با
او درگیر می‌شود و از او دلخور است. انگار در مقام شخصیتی که همراه و همدل هست
و برخی اوقات شیطنت هم می‌کند، در کنار حافظ به رسمیت شناخته می‌شود:

من که باشم در آن حرم که صبا پرده‌دار حریم حرمت اوست
(حافظ، ۱۳۷۱: ۷۹)

تو گر خواهی که جاویدان جهان یکسر بیارایی صبا را گو که بردارد زمانی برقع از رویت
(همان: ۱۳۲)

صبا حتی متعصب است و غیرت می‌ورزد:

می‌خواست گل که دم زند از رنگ و بوی دوست از غیرت صبا نفسش در دهان گرفت

(همان: ۱۲۱)

حیات بخش و درمانگر است:

همیشه وقت تو ای عیسی صبا خوش باد که جان حافظ دلخسته زنده شد به دمت
(همان: ۱۲۹)

پریشان گو، سخن چین و پیمان شکن است:

دست در حلقه‌ی آن زلف دوتا نتوان زد تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد
(همان: ۱۸۴)

تا زمان حافظ، کسی بدین گونه درباره‌ی باد صبا برجسته‌سازی نکرده است؛ به این معنی که باد صبا، شخصیت یا شبه‌شخصیتی روایتی داشته باشد. اما وقتی بخشی از شعر حافظ را به ذهن می‌آوریم، آن روایت، از آغاز تا پایان، در ذهن ما حاضر می‌شود و از آن‌همه هنرمندی حافظ در خلق این شخصیت و داستان و روایت آن لذت می‌بریم.

۲.۲. تنوع

باتوجه به آنچه در ابتدا گفته شد، یکی از مؤلفه‌هایی که در بحث زیبایی، مطرح می‌شود، تنوع است. به باور من اگر انسان بتواند با خوردن، خواندن یا نگریستن در چیزی، تجربه‌های گوناگون را هم‌زمان بیازماید، این لحظه می‌تواند برایش لذت بخش باشد. انسان به تنوع نیازمند است. از تکرارها، حتی این‌که یک غزل مانند غزلی دیگر باشد و یک سخن را تکرار کند، خسته می‌شود. اما حافظ به نیازهای جسمانی و روحانی و معنوی هم‌زمان توجه می‌کند. به مسائل اجتماعی و فردی هم‌زمان می‌پردازد. او با مسائل، بسیار متنوع روبه‌رو شده است. این تنوع به گونه‌های مختلف و متنوع نمود دارد: زبان جدی حافظ در کنار شوخ‌طبعی‌اش یا بحث‌های اجتماعی او در برابر بحث‌های فردی. حتی وقتی از منظر قالب‌های شعر فارسی به شعر او می‌نگریم، مفاهیم حماسی، تعلیمی، عرفانی و غنایی در غزل‌های او می‌بینیم. این چندوجهی شدن و تنوعی که در شعر حافظ دیده می‌شود، در شعر شاعران دیگر کمتر وجود دارد؛ حتی می‌توان گفت طغیان‌ی که حافظ در شعرش به کار می‌برد، ایجادگر لذتی است که همان لذت نیاز به طغیان است. در شعر حافظ

۱۲ — مجله‌ی حافظ پژوهی، سال ۲۳، شماره‌ی ۲۴ (دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۳)، پاییز و زمستان ۱۳۹۹
طغیان بر ضد جامعه، بر ضد اربابان زر و زور، بر ضد خودش است؛ او حتی جهان را به
چالش می‌کشد:

چرخ بر هم زنم ار غیر مرادم گردد من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک
(همان: ۴۰۸)

طغیانی که حافظ علیه خودش دارد، ایجادگر لذت است؛ چون انسان گاهی نیاز
دارد، برضد خودش شورش کند و ما این شورش را در شعر حافظ می‌بینیم. گویی حافظ
کاملاً متوجه بوده که باید به این جنبه‌ی وجودی انسان توجه کند. نیازهایی دیگر نیز
هست که می‌توان به آن پرداخت؛ از نیاز شهوانی انسان، نیاز روحانی و... از تمام این
نیازها، نمونه‌ها و نشانه‌هایی در شعرش پیدا می‌شود که بسیار جالب توجه است.

۳.۲. گفتگومندی

یکی دیگر از اضلاع یا محورهای زیبایی‌ساز در شعر حافظ، «گفتگومندی» است. بنا بر باور
باختین زبان از ایدئولوژی جدا نیست. نقش ادبیات وقتی به گستره‌ی اجتماعی و سیاسی
کشیده می‌شود، ناگزیر بار ایدئولوژی زبان بیشتر می‌شود (رک. نامورمطلق، ۱۳۸۷: ۴۰۱).
برخی، ریشه یا سرچشمه‌ی گفت‌وگومندی را از بحث‌ها و گفتگوهای معروف
سقراط می‌دانند و برخی دیگر از فیلسوفی رومی به نام مونی‌په. او در نیمه‌ی نخست
سده‌ی دوم میلادی زندگی می‌کرده و در آغاز برده بوده است. پس از آزادی به طبرس
می‌رود، فلسفه می‌خواند و نویسنده‌ی متون طنزآمیز می‌شود. متأسفانه چیزی از آثار این
فیلسوف باقی نمانده؛ اما رومی‌ها، اصطلاح «مونی‌په» را از نام این فیلسوف می‌گیرند.
«مونی‌په» به اصطلاح درباره‌ی گونه‌ای از سخن ادبی صدق می‌کند که اساسش مکالمه
است. این مکالمه میان چند حریف رند و شوخ درمی‌گیرد و در آن، از ضوابط و باورهای
اجتماعی و اخلاقی استفاده می‌کنند و لحن آنان، لحن مخصوص کوچه و بازار است؛
یعنی آن زبان و فضای فاخر که ممکن است در گفتگوی سقراط در جایگاه یک معلم با
شاگردش در بگیرد، اینجا شکسته می‌شود و زبان، شکلی دیگر پیدا می‌کند و زمینه برای
صدایی دیگر (یعنی اگر صدا، صدای مسلط دربار یا زبان رسمی باشد) فراهم می‌شود.

این فرد به کمک این شیوه، با استفاده از ادبیاتی که ممکن است مبتدل به نظر برسد، فضایی متفاوت و تازه خلق می‌کند. این ایجاد فضای تازه، زمینه را برای چندصدایی و گفتگو میان صداها فراهم می‌کند. قهرمانان این گونه‌ی ادبی، از میان دزدان و روسپیان و مطرودان جامعه برگزیده می‌شوند. اگر همین‌جا مکث کنیم و به سراغ شعر حافظ برویم، رند را می‌یابیم که شخصیتی فرودست و مطرود است؛ کسی است که در کنج میخانه‌ها دیده می‌شود؛ اما حافظ او را در برابر قدرت حاکم قرار می‌دهد و صدایی متفاوت خلق می‌کند. این صدا همان‌طور که درباره‌ی شخصیت‌های اسطوره‌ای گفته شد، به دلیل درهم‌شکستن خط‌قرمزها، بسیار جذاب و دیدنی است. نمونه‌هایی از این ادبیات و این نوع طنز که ستیز با افراد مختلف است، عبارتند از:

ترسم که روز حشر عنان بر عنان رود تسبیح شیخ و خرقه‌ی رند شراب‌خوار
(حافظ، ۱۳۷۱: ۳۳۳)

زاهد اگر به حور و قصور است امیدوار ما را شرابخانه قصور است و یار حور
(همان: ۳۴۳)

زاهد چو از نماز تو کاری نمی‌رود هم مستی شبانه و راز و نیاز من
(همان: ۵۴۵)

به زیر دلق ملمع کمنداها دارند درازدستی ایمن کوتاه‌آستینان بین
(همان: ۵۴۸)

با توجه به این‌گونه شعرها روشن است که حافظ به شکلی متفاوت و طنزآمیز به جدال و جنگ با زاهد رفته است:

زاهد پشیمان را ذوق باده خواهد کشت عاقلاً مکن کاری کاورد پشیمانی
(همان: ۶۴۵)

نمونه‌های طنز حافظ که در نتیجه‌ی تقابل میان همین شخصیت‌های متفاوت و شاید از نظر بعضی‌ها معلوم‌الحال، با زاهدی که جایگاهی ویژه در زمان خود دارد، ایجاد می‌شود؛ بسیار زیاد است.

۳. نتیجه‌گیری

به‌طور کلی حافظ در اشعار خود زمینه‌ی گفتگو را فراهم کرده است؛ گفتگویی که در شعر شاعران دیگر ما تا این اندازه فراهم نیست؛ یعنی اگر شاعران دیگر، مسیری ثابت و مشخص به نام قصیده را جلو می‌برند و وظیفه‌ی خودشان می‌دانند که برای گرفتن صله یا هر چیز دیگر (حتی برای گرفتن کاه اسب!) شعر بسرایند و مدح کنند، حافظ در مسیری دیگر حرکت می‌کند. دیگر شاعران تکلیفشان تقریباً مشخص است؛ شاعر یک طرف نشسته و مخاطب طرف دیگر؛ اما حافظ چنین نیست. او به‌جای این که از بالا با مخاطبش صحبت کند و از موضع دانای کل همه‌چیزدان با او حرف بزند، در کنار مخاطب قرار می‌گیرد؛ بنابراین وقتی از این دید به حافظ نگاه شود چنین به‌نظر می‌آید که او نمی‌خواهد چیزی را به مخاطب بقبولاند؛ بلکه از موضع برابر با او ارتباط برقرار می‌کند و این احساس، مخاطب را با غزل‌های حافظ همراه می‌کند و چه‌بسا لذت خوانش آن را دوچندان می‌کند.

هرچه جلوتر می‌رویم، جامعه به سخنان واعظانی که می‌خواهند یک‌طرفه به مخاطبشان امر و نهی کنند، کمتر احساس نیاز می‌کند و برعکس نیازمند کسانی است که با انسان‌ها از موضع برابر حرف بزند؛ او را به زیستن دعوت کند؛ نه این که بگوید می‌خواهم تو را رستگار کنم. تلاش کند به‌جای ادعای رستگاری، بگوید زندگی کن؛ چگونه زندگی کردن را خودت می‌دانی. ممکن است حافظ گاهی سخنی از این دست بگوید ولی از این موضع با مخاطبش چندان سخن نمی‌گوید و این بسیار لذت‌بخش است. این روش گفتگو در شعر شاعران دیگر به این شکل دیده نمی‌شود.

شنیدن روایت یکی از نیازهای انسان است. تنوع‌طلبی و شنیدن و روبه‌رو شدن با تنوع، از نیازهای دیگر انسان است. انسان معاصر از شعر روایت‌مند و متنوع حافظ لذت می‌برد. این که حافظ در شعرش با قدرت، جلوی قدرت حاکمه یا افرادی که توانمند هستند، ایستاده و حرف خودش را زده و از این فراتر رفته و تحقیرشان کرده است، لذت‌بخش است. او به‌خصوص فریادی سر داده که در گذر زمان، فروخورده شده بوده

و جرأت ابرازش وجود نداشته است. همچنین شعر او آمیخته‌ای از فضای حماسی، تعلیمی، مادی، معنوی، شوخی، طنز، جدی و... است. مجموعه‌ی این عوامل و زبان طنز به این شکل که هم‌زمان با کاربست طنز، شخصیتی متفاوت خلق شود (شخصیتی که بسیاری از خط‌قرمزها را می‌شکند و از ذهنیت ما ایرانی‌ها آشنایی‌زدایی می‌کند) از مباحث مهم حوزه‌ی زیبایی‌شناسی شعر حافظ است. شاید کسانی که خارج از ایران هستند، یا با زبان فارسی و حتی با جامعه‌ی ایرانی چندان آشنا نیستند و آن پیشینه‌ی فرهنگی و اجتماعی ایرانیان را ندارند، از اشعار حافظ آنقدر لذت نبرند؛ اما ما ایرانی‌ها با این ویژگی‌ها و نیازهایی که در ما بوده یا ایجاد شده و کمتر به آن توجه کرده‌ایم، ناخودآگاه به سمت غزل‌های حافظ کشیده می‌شویم و از این‌که او سخن خود را در ساختار تقابلی تدوین کرده، لذت می‌بریم. تقابلی که ساختارگرایان از آن سخن می‌گویند و آن را اصل و اساس بسیاری از روایت‌های کوچک و بزرگ حاضر در زندگی می‌دانند. این نگاه روایی باعث می‌شود که افراد با دانش کمتر، از خواندن سطح شعر حافظ لذت ببرند و افراد فرهیخته‌تر با فرورفتن در عمق آن بیشتر سرمست شوند؛ بنابراین این لذت برای همه هست و متعلق به یک زمان خاص نیست. این لذت گویی جاودانی است و به‌گونه‌ای مختلف خودش را بازسازی می‌کند و زایش دارد. این زایش باعث می‌شود شعر حافظ جاودانه‌تر باشد.

منابع

- بیردزلی، مونروسی؛ هاسپرس، جان. (۱۳۹۲). تاریخ و مسایل زیبایی‌شناسی. ترجمه‌ی محمدسعید حنایی کاشانی، تهران: هرمس.
- پورنامداریان، تقی. (۱۳۸۲). گمشده‌ی لب دریا؛ تأملی در صورت و معنی شهر حافظ. تهران: سخن.
- حافظ شیرازی، خواجه‌شمس‌الدین. (۱۳۷۱). دیوان. شرح خلیل خطیب‌رهبر، تهران: صفی‌علیشاه.

۱۶ — مجله‌ی حافظ پژوهی، سال ۲۳، شماره‌ی ۲۴ (دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۳)، پاییز و زمستان ۱۳۹۹

سارتر، ژان پل. (۱۳۸۸). ادبیات چیست. ترجمه‌ی ابوالحسن نجفی، تهران: نیلوفر.

علیا، مسعود؛ رشتی‌پور، مانی. (۱۳۹۶). «لایب‌نیتس: رستنگاه زیبایی‌شناسی مدرن».

پژوهش‌های فلسفی، دوره‌ی ۱۱، شماره‌ی ۲۰، صص ۱۵۷-۱۷۸.

معصومی‌همدانی، حسین. (۱۳۸۸). نشست نقد و بررسی ادبیات چیست. شهر کتاب.

چهارشنبه ۲۲ دی.

نامور مطلق، بهمن. (۱۳۸۷). «باختین، گفتگومندی و چندصدایی (مطالعه‌ی پیشابینامتنیت

باختینی)». پژوهشنامه‌ی علوم انسانی، شماره‌ی ۵۷، صص ۳۹۷-۴۱۴.

یوسفیان، جواد. (۱۳۷۹). «نگاهی به مفهوم زیبایی‌شناسی». نشریه‌ی دانشکده ادبیات و

علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره‌ی ۱۷۷، صص ۱۳۷-۱۷۵.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی